

## سفر امام رضا(علیه السلام) به ایران

مأمون که در زمان پدرش از طرف وی والی خراسان بود، بعد از درافتادن با برادرش امین و کشتن او، مرکز خلافت را از بغداد به مرو منتقل کرد...



مأمون که در زمان پدرش از طرف وی والی خراسان بود، بعد از درافتادن با برادرش امین و کشتن او، مرکز خلافت را از بغداد به مرو منتقل کرد.

بعد از استقرار حکومت مطلقه، دو چیز او را واداشت که از امام علی بن موسی الرضا(علیه السلام) دعوتی مصرّانه به عمل آورد تا حضرت را به زور و اکراه هم که شده به مقرّ حاکمیت خود بکشاند: ۱- خالی بودن دستگاه حکومتی از وجود یک رکن مهمّ علمی و معنوی، ۲- جلوگیری از نفوذ چشمگیر مردم آگاه، به ویژه طرفداران آل علی(علیه السلام).

مأمون گمان میکرد با آمدن علی بن موسی الرضا(علیه السلام) به ایران، ضمن پر شدن خلأ علمی و معنوی، با علم کردن ولیعهدی آن حضرت، در ظاهر به خواسته های طرفداران آل علی و پیروان امام هشتم جامه عمل پوشانده میشود و آرامشی در قلمرو حکومت ایجاد و راه بهره برداری های سیاسی هم هموار میگردد، یا دستکم با این اقدام، سرپوشی روی کارهایی که شده و یا در شرف انجام است، گذاشته میشود.

مردم ایران و آل علی(علیه السلام)

اشاره به این نکته نیز لازم است که در خطّه ایران، مردم به آل علی(علیه السلام) و امامان شیعه، علاقه و محبّتی خاصّ داشتند و زمینه مساعدی از نظر معنوی در دلّهای مردم ایران درباره علویان وجود داشت.

ایرانیان آگاه و خیرخواه از حکومت های گذشته خود خاطرات خوبی نداشتند، زیرا با آنان از طرف زمامداران طوری رفتار میشد که گویی مردم عادی برای خدمت متصدّیان امور آفریده شده اند و بایستی بدون چون و چرا فرمانبردار آنان باشند! این بود که مردم با آشنایی به اسلام و درک سادگی و طبیعی بودن مقرّرات آن، شیفته اسلام شدند و خواستار برقراری حکومت اسلامی گردیدند.

اما با ملاحظه این که زمامداران و متصدّیان امور که پس از پیغمبر اسلام قدرتهای عامّه را در دست داشتند، بر خلاف آنچه اسلام میخواست عمل کردند، مردم ایران هدفهای اسلام را عملاً در آن حکومتها نیافتند، لذا به سوی «علی»(علیه السلام) که حقّ خلافت او مورد تعدّی قرار گرفته بود متوجّه شدند.

روش علی(علیه السلام) و سایر امامان شیعه، از امام حسن و امام حسین تا حضرت موسی بن جعفر(علیه السلام) که سالهای سال از اواخر عمرش را در زندان خلیفه و عمال ستمکارش گذرانده بود، زمینه بسیار مساعدی را فراهم ساخته بود که در جامعه اسلامی و یا دستکم یک ناحیه آن، حکومتی نمونه از آنچه اسلام میخواست تشکیل شود و تحت نظارت امام و پیشوایی از خاندان علی(علیه السلام) قرار گیرد.

در آن زمان چشم های امید شیعیان به سوامام علی بن موسی الرضا(علیه السلام) خیره شده بود، امامی که آوازه دانش و پاکی او به همه اقطار اسلامی رسیده بود، اما امکان بهره برداری از افکار بلند و اهداف الهی او فراهم نبود.

پدر بزرگوارش سالهای طولانی را در زندان هارون گذرانده بود و خودش نیز مدّتها تحت نظر دستگاه های حاکم بود.

آری خلفای گذشته راضی نبودند که این چهره های پاک در جامعه اسلامی شناخته شوند، زیرا بیم آن داشتند که اگر مردم با آنان و کمالاتشان آشنا شوند، بمایگی خود آنان و چاپلوسانی که در دستگاه شان حاکم بر مقدرات مردم شده بودند و هیچ گونه صلاحیتی نداشتند ظاهر گردد.

آن گروه عاری از اسلامی که از اسلام فقط ریاست و بهره برداری از آن را برای خود میخواستند و تنها به منافع خود ماندیشیدند، طبیعی بود که صالحان و لایقان را منزوی سازند و خود بر اریکه قدرت بنشینند و مرکب هوس را بتازند و نیکان را به حساب نیاورند.

مأمون میخواست، ضمن استفاده از موقعیت علمی و اجتماعی حضرت رضا(علیه السلام)، کارهای او را تحت نظارت کامل خود قرار دهد.

از طرف دیگر، با این کار، میتوانست محبوبیت قابل ملاحظه ای در میان مردم بسیاری که امام رضا را دوست مداشتند به دست آورد.

و شاید مقاصد دیگری نیز در بین بوده است، چنان که معمولاً متصدّیان امور سیاسی برای هموار کردن راهها به منظور رسیدن به مقاصد سیاسی و اجتماعی خود، همیشه اغراضی در سر و یا در سرّ و ضمیر دارند که از آن جمله میتوان از لطمه زدن به نفوذ و موقعیت کسانی که موقعیتهای حسّاسی دارند و خودخواهی های سلطه گران اجازه تحمّل آنها را نمیدهد، نام برد.

در این مورد هم اگر متانت و طرز زندگی ساده امام(علیه السلام) نبود، سوء استفاده گران و هوچیان، بمیل نبودند او را به دنیا دوستی و حبّ جاه و مقام و نظایر آن متّهم سازند. با توجّه به همه این نکات، قرار شد که حضرت رضا(علیه السلام) را برای حضور در مرکز خلافت اسلامی، که از حدود کشورهای عربی به ایران منتقل شده بود، حاضر سازند. در این امر، نقش و نقشه فضل بن سهل، وزیر اعظم و مورد اعتمادِ مأمون را، که اصالتاً نژاد ایرانی داشت، نمی توان نادیده انگاشت.